



روزشمار محرم (۱)؛ باز می گردم به همان جایی که آمده ام!

دو منزل به کوفه مانده بود که ناگاه حر بن یزید با هزار سوار بر حسین (ع) آشکار شد. حضرت پرسید: آیا برای یاری ما آمده ای، یا برای جنگ با ما؟ حر گفت: یا ابا عبد الله! به جنگ شما آمده ام.

دو منزل به کوفه مانده بود که ناگاه حر بن یزید با هزار سوار بر حسین (ع) آشکار شد. حضرت پرسید: آیا برای یاری ما آمده ای، یا برای جنگ با ما؟ حر گفت: یا ابا عبد الله! به جنگ شما آمده ام.

به گزارش خبرنگار مهر، اتفاقات روزهای منتهی به شهادت حضرت سیدالشهدا هر چند بارها مورد بررسی و توجه قرار گرفته است اما هر بار نگاهی دوباره به آن ابعاد جدیدی از این واقعه را برای ما آشکار می سازد. در روزهای محرم هر روز نگاهی به اتفاقات و تحولات تاریخی واقعه عاشورا خواهیم داشت.

[کاروان حسینی] دو منزل به کوفه مانده بود که ناگاه حر بن یزید با هزار سوار بر حسین (ع) آشکار شد. حضرت پرسید: آیا برای یاری ما آمده ای، یا برای جنگ با ما؟

حر گفت: یا ابا عبد الله! به جنگ شما آمده ام.

حسین (ع) فرمود: لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و سپس سخنانی به یکدیگر گفتند. تا آن که ابا عبد الله (ع) گفت: اگر رأی شما با نامه ای که فرستادید و با آنچه فرستادگان شما گفتند مخالف است، به همان جایی که آمده ام باز می گردم.

حر و یارانش از مراجعت او جلوگیری کردند.

حر گفت: یا بن رسول الله!

راهی را انتخاب کن و برو که نه به کوفه روی و نه به مدینه، تا من نزد ابن زیاد عذری داشته باشم و بگویم حسین (ع) از راهی رفته بود که من او را ندیدم.

ابا عبد الله راه دست چپ را انتخاب فرمود و به « عذیب هجانات » رسید. در این موقع نامه ابن زیاد را به حر دادند. در آن نامه او را در امر حسین سرزنش نموده و دستور داده بود کار را بر او سخت بگیرد.

حر و یارانش سر راه حسین (ع) را گرفتند و او را از رفتن منع کردند.

[امام (ع) با یارانشان در مورد ناپایداری دنیا ، کمی دینداران و شهادت در راه حق گفتگو می کنند و] راوی می گوید: سپس حسین (ع) از جا برخاست و سوار شد، ولی لشکر حر گاهی از رفتن ممانعت می کردند و گاهی از عقب او می آمدند.» (۱)

چون آخر شب شد، امام (ع) به یاران خود دستور داد با خود آب حمل کنند، سپس فرمان حرکت داد. پس از قصر بنی مقاتل کوچ کرد.

استرجاع امام (ع)

عقبة بن سمعان گفت: ساعتی با او حرکت کردیم، حضرت در همان حالی که سوار بر پشت اسب خود بود کمی خوابش گرفت سپس بیدار شد در حالی که این عبارت را زمزمه می کرد: «اِنا لله و اِنا الیه راجعون و الحمد لله رب العالمین» پس دو یا سه بار این را تکرار کرد.

علی بن الحسین (ع) سوار بر اسب نزد او آمد و گفت: برای چه حمد و سپاس خدا را کردی و استرجاع گفتی؟

حضرت فرمود: فرزندم! اندکی خوابم گرفت پس در خواب سواری پیش رویم ظاهر شد که می گفت: این جماعت در حرکت

هستند و اجل‌های ایشان به سویشان حرکت می‌کند، پس دانستم که این خبر مرگ ما است که به ما داده می‌شود.

علی بن الحسین (ع) گفت: ای پدر! خداوند تو را از هر بدی مصون بدارد، مگر نه این است که ما برحقیم؟

حضرت فرمود: آری به آن خدایی که بازگشت همهٔ بندگان به سوی او است.

علی اکبر (ع) گفت: پس باکی نداریم اگر که بر حق بمیریم.

حسین (ع) به او فرمود: خداوند بهترین پاداشی را که به فرزندی از طرف پدرش عطا می‌نماید، به تو عنایت فرماید. « (۲)

پاورقی:

۱- ترجمه اللهوف فی قتل الطفوف، سیدبن طاووس

۲- الارشاد شیخ مفید